

خودشناسی در قرآن

سوره کُهِف، آیات ۱-۴

استاد حسین نوروزی

جلسه ۱۳ (۲۲ دی ۱۴۰۳)

**** ویراستاری - مرحله ۴ از ۵

حمد مخصوص خدایی است که بر بنده خود کتاب را نازل کرد. چرا کتاب نازل شد؟ «لِيُنذِرَ» تا انذار کند و «يُبَشِّرَ» بشارت دهد. به چه چیزی انذار کند؟ به خطری که در پیش است، هشدار دهد؛ انذار کند و آگاهی دهد؛ نسبت به عقابی که در راه کسانی است که مستوجب آن می‌شوند، وعید دهد. «أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ» نازل کرد، یعنی خلق کرد. اگر معنای کلمات را بدانیم، شاید امیدی باشد که حقایق را درک کنیم. قرآن می‌فرماید: «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» امیدی هست. «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» این‌گونه نیست که هر کس که روزه می‌گیرد، به تقوا می‌رسد؛ اما امیدی هست. «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» روزه بگیرید، باشد که با تقوا شوید. می‌تواند مقدمه و زمینه‌ساز باشد. اگر ما معانی کلمات را درست بفهمیم، این درست فهمیدن می‌تواند زمینه‌ساز باشد که گم نشویم. «أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ» این‌که «کتاب را نازل کرد» یعنی چه؟ یعنی آن‌را آفرید و خلق کرد.

ما از «نازل کردن» شروع کردیم و می‌خواستیم «نازل کردن» را معنا کنیم، اما به نظر می‌رسد اگر «خلق کردن» را معنا کنیم، به جاتر و بهتر است. «خدا خلق کرد» یعنی چه؟ یعنی چه کار کرد؟ یعنی نازل کرد. همه این عالم، مخلوق خداست، یعنی همه این عالم، نازل شده خداست. خداوند همه این عالم را از عالی‌ترین جایگاه حقیقت پایین کشیده و نازل کرده و این عالم به این شکل درآمده است. اگر خدا بخواهد نازل شود، پایین بیاید و به صورت یک انسان در بیاید، چگونه می‌شود؟

خداوند در قرآن می‌فرماید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» من دارم در زمین خلیفه، یعنی جانشین برای خودم، قرار می‌دهم. یعنی اگر خودم می‌خواستم نازل شوم و به زمین بیایم، این می‌شدم.

خدا این قرآن را نازل فرموده است، یعنی آن‌را خلق کرده و آفریده است. «وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا» هیچ کجی و انحرافی در آن نیست. بعد می‌فرماید: «لِيُنذِرَ» مجدداً در آیات بعد می‌فرماید: «وَيُنذِرَ» و همچنین انذار کند. اول فرمود: «لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا» به چه چیزی انذار کند؟ بآس شدید، عذاب و خطر شدید. در

این آیه می‌فرماید: «وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا» چه کسانی را انذار کند؟ کسانی را که گفتند: «خداوند، فرزند اتخاذ کرده و گرفته است.»؛ کسانی که مخلوق خدا را، فرزند خدا قلمداد کردند. در نگاه ابتدایی می‌گوییم: «خدا قرآن را به این دلیل نازل کرده که یک عده آدم پیدا شدند و گفتند که خدا فرزند اتخاذ کرده است و مثلاً حضرت عیسی فرزند خداست؟! خب حالا یک چیزی گفتند!» توجه نمی‌کنیم که این حرفی که زدند، چقدر بد است. خدا قرآن را نازل کرده است تا این‌ها را انذار و توبیخ کند. «وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ» این‌ها چیزی می‌گویند که نمی‌دانند! بی‌خود می‌گویند! خدا خلق کرده است؛ خلق خدا که فرزند خدا نمی‌شود. معنی خلق را نفهمیدند. «مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ» نمی‌فهند. «وَلَا لِآبَائِهِمْ» گذشتگان‌شان هم نمی‌فهمیدند و این‌ها هم از گذشتگان‌شان گرفتند. شاید این‌که ما گاهی اوقات می‌گوییم: «خودت نمی‌فهمی! پدرت هم نمی‌فهمد! جد و آبائت هم نمی‌فهمند!»، از قرآن گرفته شده باشد. خدا هم در قرآن می‌فرماید: «آن‌ها نمی‌فهمند پدر، جد و آبائشان هم نمی‌فهمیدند!» خانوادگی نفهم بودند! یعنی حرفی زدند که هیچ انذاری غیر از این ندارد. حرف بسیار بد و زشتی گفتند؛ باید تو دهانی بخورند.

«مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ» آن‌ها خیلی بی‌سواد، بی‌علم و نفهم هستند. «وَلَا لِآبَائِهِمْ» پدر، جد و آبائشان هم نمی‌فهمیدند. «كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ» چقدر حرف سنگینی از دهان آن‌ها بیرون آمده است که گفتند: «خدا فرزند گرفته است!» مخلوق خدا را فرزند خدا حساب کردند. چقدر حرف سنگینی زدند! «كَبُرَتْ كَلِمَةً» خیلی حرف درشتی است. «تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ» از دهان آن‌ها بیرون آمده است. یعنی گشادتر از دهانشان حرف زدند! گنده‌تر از دهانشان لقمه برداشتند! انذار خدا این‌گونه است. انذار باید حالت استارت ماشین را داشته باشد که یک‌مرتبه مقدار زیادی جریان برق را تولید کند که موتور را روشن نماید.

موتور انسان‌ها، مخصوصاً اگر سال‌های سال خوابیده باشد، به سختی روشن می‌شود. اگر موتور ماشین گرم باشد، وقتی یک استارت کوچک می‌زنی، روشن می‌شود. اما اگر مدت زیادی خوابیده باشد، باید خیلی استارت قوی باشد. مانند انسانی که خیلی خیلی غافل بوده؛ خوابش خیلی عمیق است؛ با یک‌بار روشن نمی‌شود؛ باید چند بار مرتب استارت بزنی تا از خواب غفلت بیدار شود. این همان انذار است. خدا هم با همین یک کلمه که این‌ها این‌گونه گفتند، «قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا»، تمام نمی‌کند. نه! نباید می‌گفتند. «مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ» علم ندارند؛ بی‌خود می‌گویند! «وَلَا لِآبَائِهِمْ» باید چند استارت پشت سر هم زده شود تا موتور این‌ها روشن شود. «كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ» نه! مثل اینکه باز هم روشن نشد. «إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا» این‌ها نگفتند جز این‌که دروغ گفتند؛ حرف نادرست و ناصحیح را به خدا نسبت دادند. خدا که بچه‌دار نمی‌شود. «لَمْ يَلِدْ» این‌ها می‌گویند: «خدا بچه‌دار شده است! عیسی (ع) فرزند خداست!» حرف بسیار سنگینی زدند. ممکن است بگوییم: «حالا این حرف را زدند، مگر چه

شد؟! طوری شد؟! حالا یک چیزی گفتند! شما کوتاه بیا! بگو: «دیگر این طوری حرف نزنید!»، آن‌ها هم می‌گویند چشم! اما نه! این‌گونه نیست. این فقط یک حرف نیست.

«وَيُنْذِرَ الَّذِينَ قَالُوا» کسانی که گفتند؛ معنای دیگر «گفتند» این است که معتقد شدند. مثلاً وقتی می‌گویند: «قول فلانی چیست؟»، منظور این نیست که حرفش چیست. در فارسی هم که می‌گوییم: «حرف فلانی چیست؟»، یعنی عقیده‌اش چیست؟ عقیده‌ای که بر زبانش جاری کرده است. ممکن است بگوییم: «حالا عقیده‌اش این باشد که خدا تولید مثل می‌کند؛ خدا فرزند دارد. مگر به کجا برمی‌خورد؟! طوری نمی‌شود!» «كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا» دیگر این قدر انداز نمی‌خواهد. اما از این آیات معلوم می‌شود که مسأله مهم است. صرفاً هم به آن‌ها مربوط نیست، بلکه شامل همه ما هم می‌شود. اگر این را بفهمیم، می‌توانیم خدا را بشناسیم. تا وقتی که این مطالب را نفهمیم، نمی‌توانیم خدا را بشناسیم. نه شناخت آن‌چنانی که به خدا برسیم، بلکه به همین شناخت عقیدتی هم نمی‌رسیم. تا وقتی معنای خلق کردن را نفهمیم؛ تا وقتی خیال کنیم خدا که ما را خلق کرده است، یعنی ما را زاییده است؛ تا وقتی خیال کنیم خداوند که پیغمبران را ارسال کرده است، یعنی آن‌ها را زاییده است، خدا را نمی‌شناسیم. درست است که ما این‌ها را نمی‌گوییم، اما به آن‌ها معتقد هستیم. این که خدا می‌فرماید: «قَالُوا»، نه تنها یعنی گفتند، بلکه عقیده خودشان و اجداد و آبائشان هم همین بود. همه مشکل ما از خدانشناسی ماست.

ما خیال می‌کنیم مخلوقات خدا از او جدا هستند؛ خدا آن‌ها را زاییده است! وقتی کسی فرزند به دنیا می‌آورد، خودش یک جاست؛ فرزندش هم جای دیگر است. تولید مثل همین است. در حالی که: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» خدا که مثل ندارد. «لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» احدی مثل خدا نیست، یعنی غیر از خدا کسی نیست. آیا غیر از خدا کسی نیست؟! پس این همه آدم و موجودات چه هستند؟! خدا این همه مخلوقات دارد، پس این‌ها چه هستند؟! در سوره توحید می‌فرماید: «غیر از خدا هیچ‌کس نیست.» ما می‌گوییم: «یعنی چه؟! این حرف غلط است!» ما این همه آدم، حیوانات، درختان، اجسام، کرات و... را می‌بینیم؛ می‌گوییم: «پس این مخلوقات چه هستند؟!» یعنی ما خیال کردیم که خدا این‌ها را زاییده است.

ما خیال می‌کنیم که مخلوق خدا از خدا جداست؛ یک خدا داریم که یک مخلوق دارد؛ خدا یک جاست؛ مخلوق هم برای خودش یک جاست. این همان زاییدن است دیگر! در روایت داریم: «كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ» خدا هست و با خدا هیچ چیزی نیست. منتها فعل «كَانَ» به کار رفته که صیغه ماضی است. اما فعلی که در مورد خدا به کار می‌رود، منسلخ از زمان است؛ یعنی زمان ندارد. بنابراین حضرت فرمود: «وَالآنَ كَمَا كَانَ» خدا بود و هیچ چیزی نبود. یکی بود، یکی نبود؛ غیر از خدا هیچ کس

نبود! «وَالْآنَ كَمَا كَانَ» الان هم خدا هست و هیچ کس با او نیست. مگر موجودات و مخلوقات خدا، غیر خدا هستند؟ به این توحید می گویند. چقدر مهم است که ما موحد باشیم؛ عقیده توحیدی داشته باشیم؛ وقتی می خواهیم زندگی کنیم و در دنیا عمل انجام بدهیم، خدا را هدف قرار بدهیم و او را هدف گیری کنیم. خداوند چگونه بفرماید: «این ذهنیت خودتان را اصلاح کنید. این ذهنیت، خیلی بد است!»؟

خدا قرآن را نازل کرده است تا این ذهنیت من و شما را که خیال می کنیم خدا مخلوقاتش را زاییده است، اصلاح کند. سوره توحید که اینقدر مهم است، خداوند در آن می فرماید: «لَمْ يَلِدْ» خدا که مخلوقات خود را زاییده است؛ تولید مثل نکرده است. «لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» کفو و مثلی ندارد تا بخواهد تولید مثل کند. تولید مثل کردن خدا معنا ندارد. خدا احد است. احد است یعنی یکی بود، غیر از خدا هیچ کس نبود. در روایت داریم این سوره برای عده قلیلی از مردم آخرالزمان نازل شده است. آن ها می فهمند که خدا در این جا چه می خواسته بگوید. «قَوْمٌ مُتَعَمِّقُونَ» اهل تعمق هستند. این سوره برای آن ها نازل شده است که آن ها در آن تعمق کنند.

خب خدا قرآن خود را نازل کرده است تا به ما توحید را بیاموزد؛ ما را در عقیده موحد کند. عقیده یعنی آدرس. اگر شما آدرس دقیق و درستی نداشته باشی، وقتی می خواهی مسیر را طی کنی، سر از ناکجاآباد درمی آوری؛ نمی دانی مقصد کجاست؛ هدف را نمی شناسی، چون برای خدا مثل، مانند، کفو و شریک قائل هستی. به همین دلیل است که برخی می گویند: «حقیقت یکی نیست! هرکسی هرچه می گوید، حق و درست است!» به این پلورالیزم می گویند. «كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ» چقدر این حرف سنگین است. «إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا» دروغ می گویند.

ما معمولاً وقتی می خواهیم بگوییم فلانی خیلی دروغ می گوید، اسم یک حیوان را هم می آوریم؛ می گوییم: «مثل فلان دروغ می گویند!» اما خدا این جا نگفته است؛ ملاحظه کرده است. «إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا» دروغ می گویند؛ حقیقت این نیست؛ یک حقیقت در عالم بیشتر نداریم؛ فقط یک حقیقت در عالم جاری است والسلام. برخی این گونه فکر نمی کنند و می گویند: «آنچه که تو می گویی، درست است؛ این چیزی هم که من می گویم، درست است!» متأسفانه بخش وسیعی از علمای دین، این گونه هستند. حالا شما ممکن است فکر کنید که ما این جا داریم سر بی صاحب می تراشیم. نه خیر! سر بی صاحب نمی تراشیم.

بخش وسیعی از علمای دین که چه بسا شما به بسیاری از آن ها ارادت و علاقه دارید، این گونه هستند. یکی از همین علما خدمت یکی از مراجع تقلید، که البته الان مرحوم شده است، آمد. این مرجع تقلید و آیت الله، شخصیت بسیار بزرگی بود. رضوان الله تعالی علیه. البته ایشان هم از کسانی

بود که از قبیل همین حرف‌ها را می‌زند، اما استثناءً! این‌جا خوب جواب داده بود. عالم به ایشان گفته بود: «آقا شما می‌گویید اجتماع نقیضین محال است! یعنی مثلاً نمی‌شود هم شب باشد، هم شب نباشد! یا هم روز باشد، هم روز نباشد! اشتباه می‌گویید! من می‌گویم محال نیست!» اجتماع نقیضین یعنی جمع بین هم باشد و هم نباشد. ایشان فرموده بود: «بله! شما درست می‌گویید!» این عالم گفته بود: «من درست می‌گویم؟! اما شما غیر از چیزی که من می‌گویم، می‌گویید. شما می‌گویید که اجتماع نقیضین محال است، اما من می‌گویم که محال نیست!» آیت‌الله گفت: «ما هم درست می‌گوییم.» عالم گفت: «این‌که نمی‌شود! نمی‌شود که هم من درست بگویم، هم شما درست بگویید!» آیت‌الله گفت: «حُب ما هم وقتی می‌گوییم که اجتماع نقیضین محال است، همین را می‌گوییم؛ می‌گوییم نمی‌شود. شما هم داری می‌گویی که نمی‌شود هم اجتماع نقیضین محال باشد، هم اجتماع نقیضین محال نباشد. پس اجتماع نقیضین محال است.»

حالا ببینید چقدر این حرف سنگین است که اجتماع نقیضین محال نیست. اگر کسانی پیدا شوند که چنین حرفی بزنند، چقدر حرف سنگینی می‌زنند. «كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ» آخر آن‌ها چه می‌گویند؟! «إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا» دارند خیلی اشتباه می‌روند! دارند خیلی غلط می‌گویند! می‌گویند: «هم خدا یکی است و احد است، هم ما هم هستیم. همه ما بالاخره برای خودمان کسی هستیم؛ همه این موجودات و مخلوقات، برای خودشان کسی یا چیزی هستند.» از یک طرف می‌گویند: «مخلوق خداست.» مخلوق خداست یعنی از خودش هیچ چیزی ندارد. از طرف دیگر می‌گویند: «یک چیزی دارد!» بعد می‌گویند: «فرزند خداست!» فرزند خداست یعنی مثل خداست. برای خدا، مثل و مانند قائل می‌شوند.

گاهی می‌گوییم: «نازل شده است»، که این ایرادی ندارد. ما می‌توانیم از تعبیر دیگر هم برای مخلوقات استفاده کنیم، اما تعبیری که به کار می‌بریم، باید تعبیری باشد که با توحید منافات پیدا نکند. خدا خودش کلمه مخلوق را به کار برده است. باید معنی خلق را به گونه‌ای تصور کنیم که مخلوق در مقام تصور، از خدا جدا نشود؛ غیر خدا چیزی درست نکنیم که بعد در آن بمانیم؛ بگوییم: «حالا ما این مخلوقی که درست کردیم را چه کار کنیم؟»

بعضی‌ها خیال می‌کنند که ما برای اولیاء خدا حسابی جدا باز کرده‌ایم. البته ما هم نوعاً حساب جدا باز می‌کنیم؛ جدای از خدا؛ خیال می‌کنیم آن‌ها از خودشان چیزی دارند. این‌که ما نوعاً این‌گونه فکر می‌کنیم را می‌توان با دلیل اثبات کرد. ولی خب بحث آن برای این جلسه سنگین است.

ما می‌گوییم: «معصومین علیهم‌السلام خطا نمی‌کنند، چون عصمت دارند.» بعد سراغ قرآن می‌آییم و می‌بینیم که قرآن، خطای پیامبران را نقل می‌کند؛ نه پیامبران گذشته، بلکه پیامبر خودمان. اشتباهات

پیامبر را نقل می‌کند و او را توبیخ می‌کند که چرا چنین کردی؟! ما که این را می‌بینیم، به دست و پا زدن می‌افتیم؛ می‌گوییم: «آخر نمی‌شود! پیامبران عصمت دارند؛ نمی‌شود خطا کنند!»

خیال می‌کنیم «عصمت دارند» یعنی آن‌ها یک طرف، خدا هم برای خودش یک طرف. اگر عصمت را در ذهن خود این‌گونه معنا نکنیم، به قرآن ایراد نمی‌گیریم که چرا این‌گونه گفته است. عصمت یعنی ارتباط با خدا. پیامبران منهای خدا هیچ چیزی ندارند، یعنی هرچه دارند، از خدا می‌بینند؛ از خودشان هیچ چیزی ندارند، یعنی اگر خطا هم کنند، از خودشان نیست؛ خدا خواسته است که خطا کنند؛ هیچ چیزی از خودشان ندارند. معنای عصمت این است، نه این‌که آن‌ها برای خودشان عصمت دارند؛ نه اینکه خدا برای خودش، آن‌ها هم برای خودشان. این‌گونه نیست که پیامبران چون عصمت پیدا کرده‌اند، دیگر کاری به خدا ندارند! این‌گونه نیست که امکان نداشته باشد که معصوم خطا کند. اگر خدا بخواهد، معصوم هم خطا می‌کند. خیال می‌کنیم خطا کردن همیشه بد است. اما اگر خدا بخواهد، خیلی هم خوب است. چرا ما این مطالب را نمی‌فهمیم؟ چون معتقد هستیم که غیر از خدا، چیزهای دیگری هم وجود دارد؛ معصومین هم هستند. می‌گوییم: «حالا ما هیچ؛ ما که چیزی نیستیم، اما معصومین و اولیاء خدا که بالاخره برای خودشان یک چیزی هستند.» نمی‌فهمیم که غیر خدا چیزی نیست. علت این‌که آن‌ها به مقام عصمت رسیدند، این است که غیر خدا ندیدند؛ به توحید رسیدند و برای خودشان هیچ چیزی قائل نیستند. آن وقت ما برای آن‌ها به غیر خدا حساب باز می‌کنیم. ما نمی‌توانیم این مطالب را هضم کنیم، چون قرآن باید نازل شود تا این مطالب را به ما حالی کند؛ بگوید: «برای غیر خدا و در مقابل خدا، حسابی باز نکن. مخلوق خدا یعنی هیچ.»

آیا نمی‌شود پیامبران خطا کنند؟ اگر خدا بخواهد، چرا نمی‌شود؟! مگر می‌شود خدا بخواهد؟! بله! می‌شود! ما خیال می‌کنیم همیشه خطا کردن نابه‌جاست. حالا وقتی برسیم به ماجرای موسی و خضر، می‌بینیم که چه خبر است! می‌بینیم چقدر دست و پا زده‌اند که ماجرای موسی و خضر را حل کنند. چرا آنقدر دست و پا می‌زنند؟ اگر حقیقت را می‌فهمیدند، آنقدر دست و پا نمی‌زدند؛ اگر می‌فهمیدند جریان و ماجرا از چه قرار است. موسی (ع) دارد به وظیفه‌اش عمل می‌کند؛ خضر (ع) هم دارد به وظیفه‌اش عمل می‌کند؛ همه هم کار خداست؛ هر دوی آن‌ها هم معصوم هستند. می‌گویند: «نه! نمی‌شود! با عصمت جور در نمی‌آید! پیغمبر اولوالعزم است!» حُب باشد؛ عصمت یعنی هرچه خدا می‌خواهد. آیا اگر از آن‌ها بپرسیم: «امام معصوم می‌تواند چیزی را نداند؟»، می‌گویند: «نه! نمی‌شود. ندانستن همان جهل است. جهل هم که بد است، پس امام نمی‌تواند جهل داشته باشد.» اما اگر خدا بخواهد که پیامبر چیزی نداند، او نمی‌داند. اراده او در اختیار خداست؛ خواست او خواست خداست.

می‌فرماید: «لَوْ شِئْنَا عَلِمْنَا» اگر ما خودمان می‌خواستیم چیزی را بدانیم، می‌دانستیم. اما نمی‌خواهیم، بنابراین نمی‌دانیم. یعنی حضرت خودش هم در بعضی جاها می‌خواهد نداند. در واقع می‌فرماید: «من خودم هم می‌خواهم در بعضی جاها ندانم! می‌خواهم تجاهل کنم! اصلاً نمی‌خواهم زمینه برای دیدن من فراهم شود که ببینم؛ نمی‌خواهم ببینم و بعد از این که دیدم، نادیده بگیرم.»

«فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ» اصلاً نبین! نه این که نادیده بگیر. اولیاء خدا به جایی می‌رسند که بعضی چیزها را اصلاً نمی‌بینند. می‌گویی: «آقا ندیدن بد و زشت است! زشت است که آدم نبیند! اگر آدم چیزی را نبیند، یعنی کور است!» پس نگرفتی! ندیدن همیشه بد نیست. خطا کردن همیشه بد نیست. اگر در بعضی جاها خطا کنی، به تو جایزه می‌دهند؛ می‌گویند: «بارک الله که خطا کردی!» اگر نبینی، به تو جایزه می‌دهند؛ تو را تشویق می‌کنند؛ می‌گویند: «بارک الله که ندیدی!» فراموشی همیشه بد نیست. اگر فراموش کنی، می‌گویند: «بارک الله که فراموش می‌کنی!» در روایت داریم که بدی‌های دیگران را فراموش کنید؛ نبینید. «فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ» اگر دیدی، ندید بگیر؛ فراموش کن. از نشانه‌های سعادت داریم که «نِسْيَانُ الْحَسَنَاتِ الْمَاضِيَةِ» فراموش کردن کارهای خوبی که در گذشته انجام داده‌ای. اگر در گذشته کارهای خوب کردی، یک وقت در ذهن خود نگه نداری و بگویی: «من این هستم! دیدی من چه کسی هستم؟! من کسی هستم که این کار را کرد!» مثلاً پولی به کسی دادی؛ قرض دادی؛ هر موقع او را می‌بینی، یادت می‌آید و با خود می‌گویی: «من همان کسی هستم که به او این کمک، احسان، نیکی و خوبی را کردم!» آن را فراموش کن. می‌گویی: «آقا نسیان بد است!» چرا بد است؟! چه می‌گویی؟! کجای کار هستی؟! کسی که فراموش کند، جایزه دارد. بعضی جاها باید فراموش کنی؛ بعضی جاها باید خطا کنی.

بازیکن فوتبال اگر موقعی که تیمش دارد گل می‌خورد، خطا کند، به او جایزه می‌دهند. چون از این که تیمش گل بخورد، جلوگیری می‌کند. به او می‌گویند: «بارک الله که خطا کردی!» کارت قرمز می‌گیرد؛ او را از زمین بیرون می‌فرستند، اما به او جایزه می‌دهند؛ مربی به او می‌گوید: «بارک الله! به موقع خطا کردی! از باخت تیم ما جلوگیری کردی! دمت گرم!» این چیزها را ما نفهمیدیم، بعد اسم خودمان را هم ملا، عالم، دانشمند و عاقل می‌گذاریم! بعد می‌خواهیم قرآن را هم بفهمیم؛ حرف خدا را درک کنیم. نمی‌شود! این‌ها الفبای فهم قرآن است. «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» دلمان را به یک سری کلیشه‌ها خوش کردیم؛ خیال می‌کنیم ختم روزگار هستیم! این کلیشه‌ها را اگر در کامپیوتر هم بریزی، کامپیوتر آن‌ها را در خود نگه می‌دارد و طبق آن کلیشه‌ها، به تو جواب می‌دهد.

ملاً و عاقل بودن که این‌گونه نیست؛ عاقل، کلیشه‌ای عمل نمی‌کند؛ کلیشه‌ای حرف نمی‌زند؛ کلیشه‌ای نظر نمی‌دهد؛ کلیشه‌ای نسخه نمی‌پیچد. کسانی که هوش مصنوعی را درست کردند، گفتند:

«عن قریب است که پزشکان بیکار شوند! پزشکان باید به فکر شغل جدید باشند!» پزشکی ورمی‌افتد؛ پزشکان بیکار می‌شوند. چون همه در هوش مصنوعی مشخصات خودشان را می‌دهند، هوش مصنوعی هم طبق کلیشه‌های علمی جواب می‌دهد. دیگر به آدم لازم ندارد. کسی که هوش مصنوعی را درست کرده است، این مطلب را گفته است؛ من نمی‌گویم! اما اگر کسی یک پزشک واقعاً حکیم باشد، عمراً هوش مصنوعی بتواند کار او را انجام بدهد؛ عمراً بتواند کلیشه‌ای برخورد نکند؛ الهامی تشخیص بدهد. هوش مصنوعی که الهام سرش نمی‌شود.